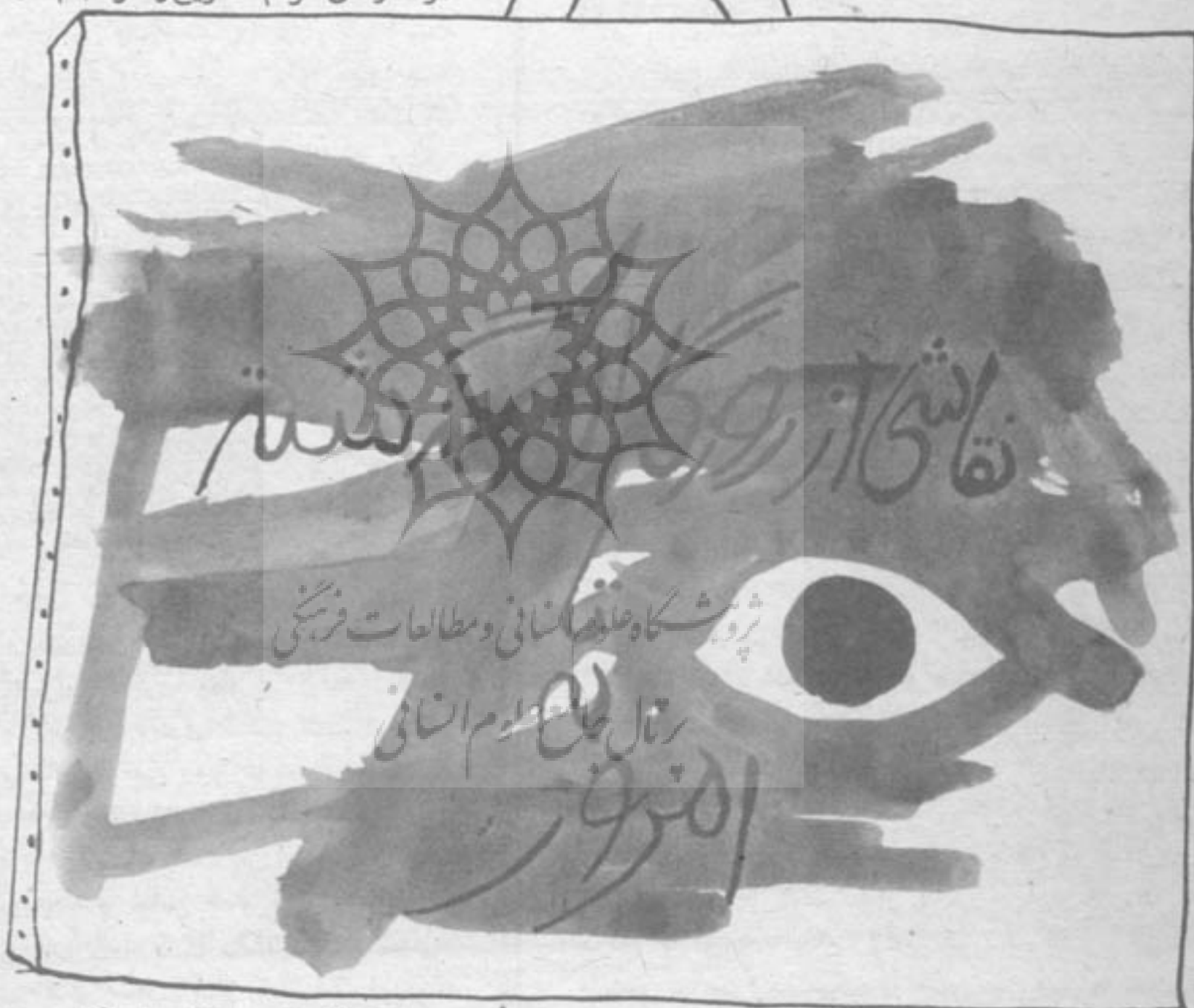


نقاشی از روزگاران گذشته تا به امروز

انسان از روز نخست به رنگ عشق می‌ورزیده است
 گورستانهای نخستین انسانها را که در نئاندرتال
Neanderthal یافته‌اند، نشان می‌دهد که مرده را
 با رنگ آنهم رنگ اکر **Ocker** به‌خاک می‌سپردند.
 رنگ برای انسان همواره نشانه زندگی و مرگ بوده‌است.
 هرچیزی را که آدمی می‌آفریده رنگ می‌پذیرفته، رنگ
 می‌گرفته، از دیواره‌های پرستشگاه‌ها گرفته، تا اهرام
 مصر و غیره و غیره از فرهنگ‌های نخستین که نقاشی
 را به مفهوم امروز نمیشناخته‌اند، همچون فرهنگ تری
 تری پولیه سرامیک‌هایی رنگین باز مانده است نه تنها علاقه
 بلکه به‌شناخت رنگ در آن روزگاران را گواهی می‌دهد.
 گرچه رنگ آمیزی و عشق همگانی به رنگ خود از
 علاقه به نقاشی حکایت می‌کند اما آثاری بهتر و گویاتر
 در غارهای مردم عصر یخ و سرانجام در تصویرهای عظیم



دیواری که از فرهنگ‌های کشورهای مدیترانه بویژه
 فرهنگ‌های کرتیش **Kretisch** یونانی و اتروسکیس
Etruskisch به‌یادگار مانده است. در این سرزمین
 هاست که «فرسک» را می‌یابیم، یک نقاشی دیواری که
 تا به امروز با برجاست و همچنین به گونه‌ای نقاشی دیواری
 که قابل شستو بوده و انکوستیک **Enkaustik**
 نام گرفته و در روم و یونان باستان معمول بوده است
 برمی‌خوریم.

اما نخست باید به این نکته توجه داشت که میان
 رنگ کردن و نقاشی مطلق مراحل بوده، مراحلی که در

آن صدها سال بشر با رنگ آمیزی طرحی که از پیش آماده بوده خود را اغناء می کرد . خط و رنگ در این مرحله باهم برابر است . نقاشی و تزئین کتاب در قرون وسطی نتیجه رنگ آمیزی طرح معین و از پیش تهیه شده بود .

با این تزئین و نقاشی شیوه آبرنگ بوجود آمد . و بعد نقاشی باتمپرا *tempera* معمول شد و با اینکه در قرن پانزدهم میلادی رنگ و روغن بوسیله نقاشان هلندی اختراع گردید و نقاشی مطلق را پدید آورد باز در دوره کلاسیک قرن نوزدهم نقاشان چون کورنلیوس *Kornelius* و کالباخ *Kaulbach* آلمانی به رنگ آمیزی روی آوردند . نقاشی مطلق را ما آن نقاشی فرض می کنیم که کمپوزیسیون آن از لکه های رنگ بوجود آمده باشد نه اینکه خطوط معین پایه های آنرا ریخته باشد . مثلاً لباس بچه از نقاشی «تصویر خانوادگی کاررامبراند» تنها از پهلوی هم قرار دادن تکه های رنگ آفریده شده است . این کار به احساس و درک بسیار قوی و مطمئن نسبت به شخصیت رنگ نیاز دارد و در عین حال به هیچوجه «رنگی بودن» مورد توجه نقاش نمی باشد . هر رنگی از دایره رنگها روشنی ویژه ای دارد که صرف نظر از رنگی بودنش می تواند درجه ای از خاکستری باشد . هر رنگی همانطور که ارزش نوری دارد ارزش مکانی هم دارد . مثلاً قرمز به چشم از آبی نزدیکتر می آید . مساله دوری و نزدیکی رنگ به چشم را درجه گرمای رنگ می گیریم و از این رورنگها را به سرد (آبی و سبز) و گرم (قرمز و زرد) تقسیم بندی می کنیم .

هنرمندی که به نقاشی محض می پردازد از هنرهای دیگر از جمله هنر تجسمی (پلاستیک) کمک نمی گیرد . از آنجا که خطوط بدن یک حالت تجسمی را وارد تصویر می کند ، نقاشی محض می کوشد این عامل را از پیش پا بردارد . لئوناردو وینچی بدین خاطر فن سفوماته *Sfumate* را اختراع کرد . چیزی که تقریباً محو کردن یا مات کردن معنی می دهد . با این فن تابلوی نقاشی طوری بنظر می آید که گوئی پرده ای یا مهی روی تصویر کشیده شده باشد . بدین ترتیب مرز و حد میان رنگها برداشته می شود . شیوه دیگر نقاشی با رنگ پایه است در این شیوه یک رنگ آبی یا زرد ، پایه و اساس تابلو قرار می گیرد ، همچون نقاشی های فان دلفت *VanDelft* هلندی ، یا یک رنگ قهوه ای طلائی همچون آثار را مبراند . این رنگ پایه به همه رنگهای دیگر نفوذ می کند یا این رنگ رنگ رنگها زده می شود . اینکار جزئیات و کلیات تصویر را اول است و یا اینکه بعنوان لازور *Lasure* روی همه با هم می آمیزد . البته در شیوه رنگ پایه ، کنتراست رنگها یعنی هیجان چند رنگی از میان می رود . نقاشان برای اینکه «رنگی» بمانند بدون اینکه تابلوی آنها نقش هائی کاملاً جدا از هم باشد و حالت تجسمی پیدا کند ، به طریقه نقاشی با خمیر رنگ رو آوردند . هنرمندان در این سبک لوازم نقاشی همچون قلم مو و چاقو را طرزاً بکار می برند که جای پای آنها روی تابلو باقی بماند .

بدین ترتیب بر خلاف قاعده گذشتگان که رنگ را روی تابلو پخش می کردند . چند رنگ در این سبک تکه تکه روی تابلو قرار داده می شود .

بدین ترتیب تابلو حالتی برجسته و خشن پیدا می کند . و با اینهمه تابلوی نقاشی حالت تجسمی ندارد زیرا حتی در نقاطی که رنگ کاملاً زیاد است در ترکیب موضوعی که باید نشان داده شود تغییری پدید نمی آورد . این کار را در نقاطی از تابلو می کنند که روشن ترین رنگها را قرار داده اند بنا بر این فقط چشم آنها را درک میکند و کاری به روح تصویر ندارد . بخاطر جاپای قلم مو ، چشم متوجه زیادی رنگ در یک نقطه نمی شود بلکه متوجه حالت کلی تصویر می گردد .

چیزی که یک ناوارد شاید اصراف در بکار بردن رنگ یا یک بازی بداند از زمان تیتسیانو *Tiziano* تا کنون بارها و بارها بکار گرفته شده است تا تصویر نقاشی محض را در بیننده بچود آورد .

شیوه خمیر رنگ تنها در نقاشی رنگ و روغن ممکنست . یکی دیگر از خواص رنگ و روغن اینستکه می تواند خیس یا خشک روی هم زده شود . در حالیکه در نقاشی فرسکو اینکار محال است .

نقاشی با رنگ تمپرا که ماده پیوند آن غالباً زرده تخم مرغ است البته در حد رنگ و روغن قابل استفاده نیست اما میتوان چندبار آنرا روی هم بکار برد . برعکس نقاشی رنگ و روغن که میتوان همه تابلو را با هم آغاز و تمام کرد نقاش پریم *Prima* تنها می تواند از یک نقطه پرده شروع و همانجا جزئیات را تکمیل کند و سپس تکه به تکه به همان ترتیب تابلورا کامل نماید .

حتی نقاشی آبرنگ نیز نوعی نقاشی پریماست . گرچه آبرنگ بعنوان رنگ پوشش ساخته می شود و میتوان آنرا چندبار روی هم زد و بدین ترتیب رنگ گواش بوجود آورد ، اما آبرنگ نور را از خود عبور می دهد و رنگ کاغذ همیشه از میان رنگها دیده می شود . از آنجا که در آبرنگ رنگ سفید وجود ندارد ، آنجا که سفید مورد لزوم باشد باید از رنگ کاغذ استفاده کرد یعنی رنگ نکرد ، رنگ کاغذ همان حالت نقاشی شیوه رنگ پایه ها دارد .

غالباً روی کاغذ نمدار نقاشی می شود تا رنگ پخش شود . با توجه به اینکه رنگ کاغذ دیده میشود آبرنگ به طراحی شباهت پیدا میکند به همین سبب موزه ها نقاشی های آبرنگ را در قسمت طراحی و گرافیک به نمایش می گذارند . و این به تعبیری درست نیست ، زیرا که در نقاشی آبرنگ نمی توان از پیش طراحی کرد بدلیل آنکه هرگونه پیش طراحی در تابلو باقی خواهد ماند و دیده خواهد شد . نقاشی برعکس هنر تجسمی (پلاستیک) قوانین ویژه خود دارد . مجسمه سازی و هنر معماری حجم دارند و فضا را کنار می زنند یا در برمی گیرند . از این رو این هنرها واقعیت محض اند اما یک نقاشی چه منظره باشد یا طبیعت بی جان یا پرتره - غیر از آنست . آنچه واقعی است خود رنگها هستند که به ترتیب خاصی روی تابلو قرار

گرفته‌اند . آنچه می‌ماند : نمود است یا خطای ذهنی است . نقاشی مانند تصویر انسان درآینه غیر واقعی و غیر قابل لمس و درك است .

برای تجسم مکان ، نقاشی از پرسپکتیو یاری می‌جوید . پرسپکتیو قوانین ویژه‌ای دارد که کشف آن در سالهای ۱۴۰۰ در ایتالیا بوده . يك وسیله دیگر برای ایجاد فضا در تصویر پرسپکتیو رنگ است که رنگهای خانواده قهوه‌ای جلو خانواده سبز وسط و خانواده آبی در ته تصویر پرسپکتیو بوجود می‌آورد که چون از خود نقاشی می‌آید نقاشی محض است . راه‌های دیگری هم هست که از آن میان رعایت این قاعده است که رنگها در فاصله‌های دور و دورتر تیره می‌شوند و این مساله بخاطر بودن هوایی است که میان رنگها قرار می‌گیرد . رعایت این اصل است که به آثار نقاشی‌های آسیای شرق دور حالت پرسپکتیو می‌دهد .

نقاشی مدرن بویژه در سبك کوبیسم راه‌های دیگری یافته است که تصور فضا را بوجود می‌آورد . البته این خطر هست که موضوع نقاشی دیگر شناخته نشود . این هدف نقاشی است که با استفاده از خطای باصره به هر قیمت که شده است فضای زمینی بوجود بیاورد . هدف نقاش اینست

که يك فضای تصویری مطابق ادراك خود خلق کند ، نه آنچه در طبیعت وجود دارد .

نقاشی یعنی مبارزه همیشگی برای بوجود آوردن فضا در مقابل مقاومت سرسختانه سطح . با وجود این ناتورالیسم بندرت توانسته‌است سطح را کاملاً از میان بردارد . در طی چندین هزار سال پیدایش و تکامل نقاشی تنها در طی چند صد سال نقاش در این کار موفق بوده است .

اما تمایل واقعی و کمال مطلوب نقاش همیشه این بوده است که يك فضای سمبولیک بوجود آورد و در عین حال سطح بودن نقاشی را حفظ کند . بهتر از آنچه ماکس بکمن Beckmann در این باره گفته‌است نمیتوان گفت ، ما باید سه بعد دنیای اشیاء را در دو بعد بیاوریم .. سه بعد را در دو بعد آوردن برای من يك تجربه است . در ضمن تجربه ، من به يك بعد چهارم می‌اندیشم ، بعدی که تمام وجود من در جستجوی آن است . این بعد چهارم نه نمود است و نه واقعیت . بعد چهارم میان واقعیت و نمود است و اینست آن چیزی که هنر باید آنرا قابل رؤیت کند)

از کتاب بزرگ هنر
برگردان از - ایرج زهری